



19 جولای 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد لقب "امیر المؤمنین" را رد کرد؟

همین امروز مقاله محقق دانشمند داکتر عبدالرحمن زمانی را تحت عنوان "دغازی امان الله خان لخوا د خلافت د مقام د وړاندیز نه منل" خواندم که در آن منابع متعدد از شاه افغان تقاضا کرده بودند تا پس از الغای خلافت عثمانی در ترکیه بوسیله کمال اتا ترک، افغانستان، مصر و عربستان (حجاز)، سه کشوری بودند که فکر می شد "دارالخلافة اسلامی" در یکی از آن سه کشور انتقال یابد و امیر یا پادشاه آن کشور به حیث "امیر المؤمنین" جهان اسلام شناخته شود. از آنجائیکه شاه افغان اولین شاه مسلمان بود که در برابر انگلیس ها مبارزه کرد و کشورش را از یوغ کفر بیرون نمود، بعضی ها او را مرجح تر از شاه فواد - پادشاه مصر و شریف حسین - شریف مکه میدانستند و طوریکه داکتر زمانی در مقاله خود متذکر شده است، عده ای از بزرگان اسلام، بخصوص از مسلمانان هند که تعداد شان زیاد و زیر استعمار دیرینه انگلیس قرار داشتند، براین پیشنهاد تأکید و اصرار داشتند.

اما چرا شاه افغان غازی امان الله از قبول خلافت و لقب "امیر المؤمنین" ابا و رزید؟ جواب این سؤال را میتوان از وراى مباحثات طولانی در لویه جرگه 1303 ش منعقدہ پغمان - کابل که حین بحث روی موضوع "معاهده افغانیه با ترکیه" بین وکلای لویه جرگه و شخص اعلیحضرت غازی صورت گرفت، با ذکر دلایل بطور مستند بدست آورد. شرح موضوع را در این مقاله خدمت تقدیم میدارم تا هموطنان به عمق معلومات در مسایل خارجی و فراست و تدبیر این پادشاه پی ببرند. این بحث در کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303" از صفحه 65 تا 92 به تفصیل بیان شده است که در اینجا به ذکر اهم مطالب آن بسنده میشود، از اینقرار:

اعلیحضرت شاه امان الله غازی (از این به بعد با اختصار "اعلیحضرت" نامیده میشود) در آغاز بحث بر "معاهده افغانیه با ترکیه" فرمودند که: «سفارت سیار ما بعد از عقد معاهده انگلستان و افغانستان بانعقاد عهد نامه متحدانه با دولت عثمانیه موفقیت حاصل نموده است. این معاهده نظر بنتمام معاهدات افغانستان یک معاهده با شان و شرف بوده، دو کتله عظیم الشان اسلامیان از روی آن با هم در غم و شادی متفق و متحد شده بودند.»

سپس آقای شیر احمد خان وکیل وزارت خارجه عهد نامه ترکیه را از اول تا آخر خواند و بعد از قرائت معاهده، مطالب عمده سؤاها و جوابها و گفت و شنیدی مهمی که درین موضوع از طرف لویه جرگه بعمل آمد، در کتاب "رویدادها..." تذکر رفته که مختصرآن به شکل "گفتمان" که در کتاب "رویدادها..." ذکر شده است، در اینجا تقدیم میشوند:

مولوی صاحب کامه: «این معاهده نهایت با شرف و سراپا در آن مراعات اصول مقدسه اسلامیة به مقررات اخوت مرعی میباشد، تنها مسئله خلافت که خود ترکیه موجب الغای آن گردیده است، درین معاهده امریست اهم و مسئله ایست قابل بحث، ولی تنها این مسئله مهتم بالشان را که تمام عالم اسلام در آن حق اظهار آراء و افکار شانرا دارند، تنها افغانستان حل و فصل نموده نمیتواند. باید برای تصفیه

مسئله خلافت از هند و سند، مصر و الجزائر، تونس و مراکش، عرب و شامات و عراق و دیگر نقاط لازمه اسلامیة نیز علمای جید با افغانستان مدعو شوند و یا علمای افغانستان بهر موضوعی که علمای جهان آنرا تخصیص فرمایند، رفته تا با آراء متفقه این مسئله مهمه را فیصله نمایند.»

اعلیحضرت: «به اندازه افکار من و حضرت مولانا اتحاد دارد که اگر من خیالاتم را در خاتمه میحث درین مسئله بیان نمایم همانا سامعین وهم [واهمه] خواهند کرد که ضرور من با این ملا صاحب قبلاً درین امر مذاکرات و سرگوشی نموده باشم.»

لعل محمد خان وکیل: «ازین وضعیت مُصطفی کمال پاشا، نباید با وی همچو یک معاهده متحدانۀ را دوام داد. اولاً باید معاهده حاضر فسخ گردد، باز اگر حکومت ترکی خواهان تجدید عهد نامه بود، همانا که عهد نامه مساویانه را وزارت خارجیۀ ما با وی انعقاد خواهد داد و الا خیر.»

مولوی فضل ربی: «به بسیار زودی و سرعت فیصله خلافت را باید نمود و نباید گذاشت بهمین یک تفرقه معمولی که از طرف برخی از ارباب غرض در آن بوقوع پیوسته است، کاملاً خلیفه و خلافت لغو گردد و عالم اسلام موجب مضحکه و شماتت اعدا گردند.»

لعل محمد خان: «موجب پریشانی عالم اسلام و بربادی ترکیه تنها غدر و خیانت (شریف حسین) [شریف مکه] در موقع محاربه عمومیه بوده است و نباید شریفی را که دست نگر اشارات و کنایات حکومت انگلیسی بوده ماهوار معاش خود را از بودجه وزارت خارجیۀ انگلستان تحصیل میدارد، خلیفه گفت. این مسئله ایست که بدون از اتفاق جمهور اسلام انحلال آن خالی از اشکال نیست.»

اعلیحضرت: اولاً باید که جمعیت علمای اسلامیة بیشتر از دیگر مذاکرات این مسئله را بسنجند که آیا نفس خلافت درین حاضره مفید است، یانه؟ و آیا خلیفه که معین شود، میتواند که تمام مسلمانان روی جهان را اداره کند، یانه؟ و آیا این مسئله قابل یقین است که با اوامر یک خلیفه ترکی، مسلمانان هند که بزیار فشار حکومت انگریزی و مردم مصر که طبعاً طرفدار حکومت محلی و مردم عرب که ذاتاً میلان بسوی مکه شریف و اهالی مراکش که ظاهراً بسوی امیر شان تمایل دارند، اجراءات و رفتار خواهند کرد و یانه؟ بعد فیصله شدن این مسئله و حتمی بودن خلافت، باز متفقاً تعین موضع خلافت را نموده فیصله نمایند که چقدر قوای مادی و معنوی در خلافت ضروریست. اگرچه بخیالم که علمای هر موضع مساعی جمیلۀ شانرا نسبت بأمراء و رؤسای وطن خود این مسئله را لائق و انسب [مناسب] تر خواهند شمرد و مسائل و دلائل را اقامه کرده بجای منافع یک گونه نفاق و تفرقه را دربین اهالی تولید خواهند نمود.»

ملای ترکستانی: «علمای اسلام از هرنوع وهرحیثیت ذات همایونی را مستحق و قابل خلافت می انگارند و باید شما [خطاب به اعلیحضرت] هم این منصب رفیع را قبول نمائید.»

اعلیحضرت: «من بقول شما و دیگران این بار گران را که ظاهراً در راه او اشکالات بی پایانی را مینگرم، قبولدار شده نمیتوانم و به نفاق عالم اسلام رضامند نیستم، اولاً چنانچه معروض داشتم باید در نواقص و فوائد وجود و عدم وجود خلافت بحث گردد سپس از آن تعین موضع آن کار علمای اسلام است و بس.»

یکدیگر عالم ترکستانی: «چیزیرا که مکرراً اعلیحضرت در مسئله خلافت میفرمایند سراسر درست و قرین صواب است. فعلاً باید ما در ترقیات داخلیۀ و ارتباط مناسبات خارجیۀ خودمان بحث نمائیم و

درین مجلس بر موضوع مسئله خلافت که تصفیه آن کار علمای جهان است، قبل از وقت تزییع اوقات خود را ننمائیم.»

اعلیحضرت: «حضرت ملا صاحب درست میفرمائید، باید لویه جرگه خلاصتاً جواب بگوید که آیا معاهده موجوده ترکها باقی ماند و یا تجدید گردد و یا تعدیل کرده شود؟»

جمهور و کلاء: «بماند! مناسبات ما با ترکیه قطع نشود، ضرور بماند.»

وزیر داخلیه سابق: «خودم نمیتوانم که طرفدار حرکات موجوده ترکیه باشم و معلومات شخصی خودم را نسبت به عملیات جگر خراش شان اظهار ننمایم. ترکیه اساس حکومت اسلامی را بر هم زده سلطنت خود را برخلاف مقررات اسلامی جمهوری قرار داده است. مدارس و ترویج عقائد دینی و مسائل شرعی را از مملکت خود موقوف نموده و خلافت را نیز لغو و منسوخ کرده خلیفه المسلمین را بحالت رقت آور در ظرف چند ساعت از اسلامبول اخراج نمود. آیا درینصورت جذبات اسلامی افغانستان ما روادار این مسئله خواهد بود که ما با ترکیه مناسبات خود را مزید برین قائم داشته باشیم؟»

شیر احمد خان وکیل وزارت خارجیه: «معاهده حاضره ما با ترکیه که فعلاً قرائت گردید سراپا درست و با شرف است، صرف لفظ «مقتدابهها» غلط است باید اصلاح کرده شود، اما قیام مناسبات ما با ترکیه ضروری و برای آتیه شرف نهایت حتمی است و در مسئله خلافت نیز باید مکرراً ترکیه را دعوت قبول دهند و الا باتفاق جمعیته علمای اسلامی و نمایندگان ترکیه در مجلس جمعیه العلماء فیصله آن کرده شود.»

وزیر مالیه [میر هاشم خان]: «من نمیدانم که مقصد از خلافت چیست؟ و خلفای اسلامی درینقدر مدت مدید کدام فائده را بعالم اسلام عائد نموده اند. صفحات تاریخ شاهد حال و مؤید این مقال است که خلفای اسلامی بعد از قرون اولی بجز از عیاشی و تن پروری کاری نکرده اند و کوشش باجتماع مسلمان و در اتحاد افکار و آراء اسلام عملیاتی ننموده اند، همواره در مصائب با آنها معاونت را دریغ داشته و در پریشانی اطلاعات از احوال آنها اکتساب نکرده است. از طرف دیگر مسلمانان عالم نیز در مواقع عسرت و مغلوبیت بداد و فریاد خلفای اسلامی گوش ننهادند و در مهمات ضروریه با وی دستکاری و پشتیبانی را حیف دانسته اند. اینک در حرب عمومی پشت ترکیه از دست همین مسلمانان هندوستان که امروز سنگ خلافت به سینه میکوبند، شکست و از مظالم اعراب خراب شد و از مصریان تائیدی ندید و از مراکش آوازی نشنید و مسلمانان دیگر نقاط هم مانند افغانستان با مرکز خلافت اسلامی اظهار صمیمیت و روابط شانرا ننمودند. آیا بدین اجمالی که گفتم از بودن خلافت کدام فائده مرتب میشود و برای عالم اسلام کدام مفادی را بوجود می آورد؟ بعد ازینکه علمای ما فوائد خلافت و ضرورت مقرری خلیفه را بدلائل اثبات نمودند، ما کوشش انعقاد مجلس علمای جهان و مذاکرات مانرا درین موضوع ضروری خواهیم پنداشت و الا از همچو کلمات غیر مفید بجز از تزییع اوقات دیگر ثمره نخواهیم چید.»

اعلیحضرت: «وزیر صاحب من درین نظریه با شما متفق نمیباشم و گاهی طرفدار این مسئله خود را نمی پندارم که خلافت عظمی برای اسلام در ازمنه سابق کاری ننموده است و مسلمانان جهان در مواقع لاحق با ترکیه حق همدردی را ایفاء نکرده اند. آیا به لکها روپیه اعانه از افغانستان و هندوستان و دیگر حصص جهان در مواقع مداخله ترکیه در محاربه عمومی ارسال گشت، از کدام رهگذر بود؟ و جزع و قرع و وایلی و احتجاجاتیکه بر علیه متحدین از هر گوشه و کنار ممالک اسلامی برداشته شد، علتش چه بود؟ مخصوصاً درینموقعیکه یک رقم کشیدگی بعد از نا کامیابی مجلس نخستین لوزان در

بین اتحادیون و کمالیون بوقوع پیوست، افغانستان حق اسلامیت و اخوت را به اندازه با ترکیه بجا آورده است که اگر انگریز حسب خواهش ترکیه بر طبق آمال عموم طبقات اسلامی دوباره سلسله چنان مصالحه با ترکیه نمیگشت و میدان مجادله را با ترکیه ترتیب میداد، علی الفور افغانستان نیز با انگریز در سرتاسر سرحدات خویش که پیشتر از (۶۰۰) میل است، دست بگریبان میشد. بهر تقدیر خدمتی را که ما با برادران اسلامی ترکیه خود کرده ایم ما بر آنها احسان نمیگذاریم زیرا ما مقررات دینی خویش را تعمیل نموده ایم.»

وکیل...: «علیحضرتا! معاهده ما با ترکیه ضرور باید که باشد و اگر بعضی فقرات او را قابل اصلاح می پندارید در تجدید وی بکوشید اما اینجای بسیار تأسف خواهد بود که ما با دول اروپائی و ملل غربی و دشمنان دینی خود یک رقم مناسبات را دارا باشیم و با همچو یک ملت شجاع و غیور شرقی اسلامی مانند ترکیه بر طبق خواهش بعضی افراد کوتاه نظر قطع مناسبات نمائیم. البته از نقطه نظر اسلامیت و جذبات شریعت ملت افغانستان این مسئله نهایت زیبا و موزون خواهد بود که وفد خلافت از تمام عالم اسلامیت در پایتخت این مملکت مدعو شوند و هم درین مملکت اسلامی افغانی ما مسئله مهمه خلافت اسلامی حل و فصل گردد.»

[در این موقع ساعت 5 بعد از ظهر بود و ادامه بحث به روز بعد یعنی یکشنبه (۲۹) سرطان موکول شد.]

علیحضرت: «بنام خدا آغاز میکنم. دیروز مذاکرات ما در مسله ترکیه نتیجه آخری خود را نشان نداده وقت پوره شده مذاکرات را بامروزه ملتوی نموده بودیم، البته شما هم درین موضوع دیشب فکر درستی را سنجیده خواهید بود. اینک باز همان سوال دیروزه را مکرر میدارم که آیا معاهده حاضره ما را با ترکیه چطور میدانید؟»

محمد اسحق خان مستشار: «فقره اساسی در معاهده ترکیه خلافت است در صورتیکه خلافت لغو شد ضرور باید اصلاح این فقره بعمل آید. معلوم است که در صورت اصلاح معاهده هذا تجدید میگردد و یک معاهده مساویانه منعقد خواهد گشت.»

وزیر صاحب معارف [فیض محمد خان]: «خلافت و خلیفه در عصر [قرن] (۱۸) معانی حقیقی خویش را مالک نبوده با وجود حسن ارادت و عقیدت عالم اسلامی بمقام خلافت خلفای آن اعصار در ایفای وظائف مفوضه و خدمات اسلامی بسیار تعافل و تکاسل [کسالت] را بکار برده اند و گاهی بدر عالم اسلام متالم و شادمانی شان مسروریت خود را نشان نداده اند. بعد ازینکه دولت عثمانی در محاربه عمومی بدون صلاح و صوابدید عالم اسلام خود را داخل ساخت، ممالک اسلامی را بفحوی مشتی که بعد از جنگ بیاد آید، به کله خود باید زد. حینیکه کار از کار رفته بود اطلاع داد، با اینکه قبل ازین اطلاع مسلمانان بهیچ گونه ارتباط و مناسبات تحریری و تقریری بمقام خلافت فائز نبودند، باز هم در امداد مالی و جانی و دیگر همدردی ترکیه کوتاهی ننمودند. بعد ازینکه قوای عثمانیه کاملاً محو و زائل و چند تنی از سربازان ترکیه در انقره داخل مانده آن رقبه وسیعه ممالک ترکیه بهمان قصبه کوچک که اطراف و جوانبش را دشمنان تحدید نموده بودند، محدود گشت، مجدداً از احتیاجات مسلمانان تمام نقاط دنیا امداد و معاونت مالی و جانی عالم اسلامی ترکیه قوت از دست باخته خویش را مالک گشت. چنانچه مصطفی کمال پاشا و طرفدارانش در محاربه اخیره یونانیه حق سربازی و فداکاری را بجا نمودند. همچنان مسلمانان عالم حق معاونت و داد خدمت را ایفا کرده در نتیجه نه تنها خط حکومت

ترکیه را توسیع و تمدید، بلکه آوازه رعب و وقار و شخصیت مصطفی کمال پاشا را در سرتاسر جهان بنزد دوستان و دشمنان اعلان نمودند. درین ضمن خدماتی را که افغانستان و مسلمانان هندوستان با ترکیه از زمان (۱۲۹۸) الی الان نموده اند، مخصوصاً قابل تمجید و تقدیر اند. چنانچه اروپا هم از جذبات مسلمانان و همدردی آنها با ترکیه تحت تاثیر آمده فرانسه اولاً به طرفداری ترکیه (که در حقیقت این مناسبات وی با ترکیه مخالفت علنی با انگلیشیه بود) پرداخت، طوریکه سربازی و شجاعت و فداکاری ترکیه قابل تذکر است، بهمان اندازه مساعی و همدردی عالم اسلام مخصوصاً از افغانستان و هندوستان لایق فراموشی نیست، بلکه درین نیکنامی عموم اسلام با ترک شرکت دارد. در اوائل از کارستانیه‌های مصطفی کمال پاشا عالم اسلام تماماً خود ها را عقیدتاً و وجداناً با مقام خلافت مربوط و منسلک می پنداشتند و عموماً همه تن و چشم و گوش گشته با استماع همه گونه اوامر و اکتساب اطلاعات ترکیه انتظار میکشیدند و دقیقه از دقائق اخلاص و عقیدت کیشی شانرا با ترکیه فرو گذار نشدند، اما بمجردیکه مصطفی کمال پاشا بعقد معاهده لوزان موفق گشت از حرکات ناصواب غرض آلود و تشخص پسندی خود دفعتاً دل عالم اسلام را مجروح و آمال و آرمانی شانرا مطرود کرد و آن سیاست متحده اسلامی را که نسبت بترکیه قولاً و عملاً اقامه داده شوق ازدیاد و ادامه آنرا بدل میپروانیدند، فوراً بخاک برابر ساخت. خاصتاً شیشه امید افغانستان را نیز بسنگ حرمان انداخت. اگر چه ما ازین رویه حکومت جمهوری ترکیه خیلی متأثر و مایوسیم، باز هم نا امید نمیباشیم زیرا هنوز هم در عالم اسلام اینجور اشخاصیکه محضاً برای ترقی و تعالیات اسلام سربازی مینمایند و از آنها بسا فوائد و عواندی را برای اسلامیان مانند اعلیحضرت غازی تمنا داریم، بروی دنیا موجود است، ما را نباید بدین معاهده که خود ترکیه در آن مداخله کرده و خلافت عظمی را از آن لغو نموده است، پابند باشیم زیرا معاهده و خلافت چیزی واحد است و آنرا دو شق ساختن کاملاً مغالطه است. لویه جرگه را لازم است که یک خطاب پرعنابی را به ترکیه بنویسند و در آن مصطفی کمال را برین حرکات و اطوار او ملامت نموده به آنها حالی نمایند که ترکیه مستحق خلافت است باید مجدداً ملت ترکیه بار خلافت را متحمل گردد و یقیناً که عموم ملت شجاع و غیور ترکیه بگذارند و الغای خلافت رضامند نمیباشند. نباید عموم ملت ترکیه را به چند مغرض شخصیت خواه آن قیاس کرده عموم آنها را مطعون [طعنه] کرد. باید وفد خلافت از علمای جهان اولاً نزد ترکان (اگر مجدداً خلافت را قبولدار شوند) فرستاده شود تا این معاهدات قبلی و وجدانی و عقیدتمندی را که عالم اسلام از مدتهای مزیدی با مقام خلافت ترکیه مربوط داشت، بطلان نپذیرد و نباید از خلافت چنانچه بعضی از حضرات میفرمایند، صرف نظر نماییم، چه خلافت است سلم ترقی و نردبان تعالی عالم اسلامی.»

مولوی محمد بشیر: «در ظاهر مشهور است که این معاهده مبنی بر دو شق عمده است. اول مسئله خلافت دوم ارتباط مناسبات اسلامی و دولتی دو ملت شرقی. ما را است که اندکی درین مسئله دقت بریم که آیا این معاهده برای ما موجب منفعت است و یا سبب مضرت؟ و آیا پله سیاست ما را قوی میسازد و یا از بودن آن بما ضعف هم میرسد؟ فقره خلافت که موجب زمزمه آرائیه‌های این مجلس گردیده این اباحت در آن گنجایش ندارد، زیرا فقره خلافت را خود ترکیه لغو نموده است. پس درین باب مزید مذاکرات را چه سود و حاجت بطلان چه دارد؟ بخیال عاجزانه ام باید درین موقع نازک ضرور افغانستان با ترکیه داخل همچو یک معاهده با شرف متحدانه باشد زیرا خیال آزادی بعضی برادران همسایه مظلوم و تکمیل مواد معاهده خود را نیز داریم. آرزومندیم که وفد خلافت و جمعیه العلمای روی جهان جهت مذاکرات با افغانستان مدعو شوند و باید نه تنها افغانستان بلکه تمام مسلمانان روی جهان همه تن جان شده در احیاء و ادامه خلافت بکوشند که درین فرصت خلافت بسیار مفاد را حائز

است. خلافت نقطه اوامر و نواهی اجتماعی ملت اسلامی است. خلافت حکومت دائمی اسلامی است. خلافت است که در همه مواقع تحفظ آن فرض ذمت عالم اسلام بود. بنگرید که در طرفداری و تقویه خلافت تا زمانیکه در عرب بود و باز در بغداد آمد و سپس از آن به ترکیه انتقال یافت. مسلمانان چه مساعی جمیله شان است که در راه آن بصرف نرسانیده اند و چه جانبازی و فداکاری است که در اطراف آن بعمل نیاورده اند. اکنون اگر از اوامر و نواهی خلافت و حفاظت و طرفداری آن این طبقه حاضره اسلام چشم پوشی ورزند، گناه ماست، نه از خلافت! خلص که فقره «مقتدابه» و مسئله «خلافت» که در میان عهد نامه ترکیه و افغانیه است از طرف خود اترک الغایافت و باقی مواد آن که روابط سیاسی و اقتصادی ما را با ترکیه ایجاد کرده، کاملاً باقی است. لازم است که این معاهده فعلاً بر قرار بوده به دشمنان و بد خواهان عالم اسلام چنان موقع و فرصتی را بدست ندهند که از آن استفاده نمایند. ازین تفرقه و جدائی ما که یگانه مقصد ملل غربی است، بر ما ریشخند نمایند. از برای خدا این عمارت موجوده عالم اسلام را که مشابَهت به خانه دارد که بالاخانه و سقف او غلطیده و دروازه های وی شکسته است، ازین تفرقه مجده چهار دیوار باقیمانده او را نغلطانیم.»

مولوی محمد حسین خان: «باید معاهده ترکیه بر حال بوده موجب مزید اختلاف نگردیم و وفد خلافت را جهت و فصل مسئله خلافت ترتیب دهیم. خیال عاجزانه ام چنانست که باید در مسائل آتیه خلافت مذاکرات مؤتمر اسلامی اجتماع نماید. لکن اشکالیکه درین مؤتمر بخاطر میرسد این است که موضع انعقادش بکدام مملکت باشد. زیرا در عروق و شرائین تمام علما و رؤسای نقاط اسلامی اثرات ممالک غیراسلامی اندرون بوده خدا نا خواسته این مجلس را هم برعلیه عالم اسلام بر مفاد خود شان خاتمه خواهند داد. مثلاً در حجاز و عراق، مصر و هند اثرات انگریز و در مراکش اثر فرانس و در طرابلس از ایتالیا و ترکیه از خلافت بیزار و ایران بخلافت کار ندارد. باید ضرور در حل و فصل این مسئله مهمه اسلامی در مملکت مستقله اسلامی افغانیه بعمل آید. حاضراً الغای خلافت را اگر بنظر غائر بنگریم موجب منفعت عالم اسلام گشته زیرا که آنها دفعتاً از ملاحظه این مصیبت کبری از خواب غفلت بر خواسته در صدد فیصله نمودن حیات و ممات خویش گردیده اند. ما از مصطفی کمال مسرور و متشکریم که آن خلافتیکه بجز از مفاد ترکیه بدر دیگر ملل اسلامی نمی پرداخت و نه مسلمانان دیگر نقاط اسلامی بامثال [فرمانبرداری] اوامر خلیفه گوش میدادند، مرفوع القلم گردیده اگر خواست خدا باشد خلافتی قائم خواهد گشت که نظیر خلافت حقیقیه قرون اولیه اسلام را خواهد داشت و مساوات حقیقی را در بین مسلمانان جهان حکمفرما خواهد نمود.»

اعلیحضرت: «تا حال حسیات خودم را نسبت بخلافت عظمی و ترکیه ضبط نمودم. اکنون خواهشمندم که محض جهت استحضار تان حقایق را بی پرده برایتان بگویم. خلافتی را که تا هنوز ملت دور دست ما تعریف میکردند، حقیقتی ندارد. در واقع خلافت برای منفعت اسلام تا هنوز کار ننموده است فقط خلافت درین قرون اخیره آله دست خلفاء بوده است و بس. یک عده از ملت و اعضای دولت ما چنانچه همه تان مسبوقید، خلیفه عبدالحمید خان مرحوم را چنان میشناختند که تمام روز در امورات دولت و مهمات شریعت و کار های سلطنت بذل مقدرت نموده شبانگاه از بوریا بافی قوت و معاش خود را استحصال میداشت و او را از افراد نهایت مؤثق و مقدس عقیده داشته افعال و اعمال او را مساوی به صحابه کرام می نگاشتند. از جمله قصص مشهوره که نسبت به سلطان عبدالحمید خان مرحوم در افغانستان سرانیده میشد، حکایه بنای مسجدیست که برای نهادن سنگ تهادب آن شخصی را خواهش نمودند که در تمام عمر از وی نماز تهجد فوت نشده باشد. هر چند تجسس بکار رفت سودی نبخشید. بالاخره خود سلطان وضع بنیاد آن مسجد را گذاشته تشکر کرد که از من تا حال تهجد

فوت نشده است. حالانکه مسلمانان ترکیه و عموم ارباب خرد عالم اسلام سلطان موصوف را شخصی میپنداشتند عیاش که دراستبداد مرتبه اولی را اشغال داشت و پانصد زن را نگهداشت مینمود و هزار ها نفر را قتل میکرد! او در ایام سلطنت خود چیز های را نموده که ذکر آن جگر را میخراشد. شما را بخاطر خواهد بود که ما و شما این مصطفی کمال را در خشک سالی (۱۳۰۰) چقدر یک مرد مقدس تصور داشتیم حتی در حین صلوة استسقاء شمشیربران او را بحضرت کبریاء شفیع بردیم، حالانکه این جناب چون بمقصدش کامیاب و معاهده لوزان را منعقد ساخت، علی الفور با اخراج خلیفه و خاندان آل عثمان پرداخت و او را بطور از مملکت آبائی وی بیرون کشید که موجب افسوس و حسرت عالم اسلام گشته مورد سخریه و استهزاء دشمنان گشتیم. امروز با اینکه خلیفه اسلام بکمال عسرت و افلاس و یکعالم غربت در سونزرنند اقامه دارد، باز هم حکومت مقامی آنجا وی را محض بدین جرم که صاحب دو عیال است حکم اخراج را از آن مملکت میدهد. از طرف دیگر در عموم اماکن خود اعلان نمودند که جمیع ادیان آزاد است، ستر را از میان برداشتند و بسوی مکاتب دینی و اسلامی توجّهی نمی گمارند. در صحنه تمثیل و تیاتر زنها و مردها پهلو به پهلو مجالست میورزند، هر چه است از قامت ناساز بی اندام ماست. من به آواز بلند میگویم که خلافت بطرز و صورتی که بود و سواء از مفاد رقبه حکمرانی خویش، نقطه نظری بخود نداشت و بدرد و مصائب عالم اسلام نمی پرداخت، (چنانچه در مواقع سه گانه تغلب انگلیسان بر افغانستان هیچ صدا و ندای نداد) و با اجتماع عالم اسلام کوششی بعمل نیاورد، هیچ بدرد نمیخورد و بکار نمی افتد و باید هم که خلیفه در امورات دنیوی مسلمانانیکه در تحت حکومتش نباشند طبعاً و عقلاً مداخله نوزد و اگر بنماید آیا ایران، هند، مصر، مراکش، تونس، الجزائر، افغانستان، چین و غیره مسلمانان عالم بلا عذر و ضرر و تکلیف بامثال [فرمانبرداری] اوامرش پرداخته میتوانند؟ نی ابدأ! بخیال عاجزانه ام که درین دوره خلافت بدرد نمیخورد و خلیفه بجز ازاینکه خودش و مملکتش را دوچار مصائب کبری و هدف اسهام اعداء بگرداند، دیگر فائده را به اسلام عائد نخواهد کرد (چنانچه اگر فعلاً ترکیه موجب الغای خلافت استفسار شود، علی الفور بجواب همین کلمه را خواهند گفت). قایم باید که ما و شما درین مبحث قبل از وقت مذاکرات ننمائیم و اوقات خود را در آن ضایع نکنیم. این کار کار علما است. باید جمعیه العلماء نخستین وظایف خلافت و متعاقباً فواندش را با اسلام و تکالیفی را که بر مسلمانان عائد میکند و حقوقی را که مسلمانان بر خلیفه دارند، توضیح دهند. سپس از آن موضع و شخص او را طوری تعیین دارند که موجب نفاق و تفرقه اسلام نشود و جهت حل و فصل آن علمای اعلام عالم اسلام باید باب مذاکرات را مفتوح سازند و چنانچه قبلاً چندی از حضرات بدین مسئله اظهار افکار نمودند باید این وفد از طرف علمای افغانستان و جمعیت لویه جرگه به افغانستان مدعو شوند و درین مراتبه آخرین یکمرتبه دیگر داد اسلامیت و حق شریعت را ایفا نمایند. باقیمانده مسائل سیاسیه ما و ترکیه با اینکه فعلاً ترکیه خودش خود را از ما دور کرده میرود و مناسبات در میانی خود را با ما یک رقم درست نشان نمیدهند، باز هم باید ما این کشیدگی جزوی را عائد بملت غیور ترکیه ننمائیم و آنرا بطرف اشخاصیکه فعلاً زمام کار بدست شانست، عائد نکنیم. زیرا که از خرابی یک و یا دو نفر نباید عموم ملت ترکیه چنانچه وزیر معارف گفت، مذمت کنیم. (ملاحظه شود اطوار و کردار حضرت نبوی و اعراب حجازی و اعمال و رفتار ابو جهل و ابولهب). ما را نباید بمقابله بدی آنها با اوشان بدی کنیم، بلکه از حوصله و استقامت کار گرفته مانند سابق مناسبات خود مانرا با اوشان قائم داریم و امید وار باشیم که عمأ قریب پیش از پیش براه صلاح و سداد [خوبی و درستی] رفتار خواهند کرد و ما را از رفتار حسنه و مناسبات اسلامیت کارانه خویش مسرور خواهند داشت. لهذا بخیالم اینست که لویه جرگه بتوسط وزارت خارجیه حکومت ترکیه را مطلع سازند که فقره مقتدابها و خلافت را خود شما

د پانوی شمیره: له 7 تر 13

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

چون لغو نموده اید، ما هم از آن شما را سبکدوش می‌پنداریم. مواد بقیه معاهده ما با شما الی دو سال و چند ماه دیگر نیز قابل‌تعمیل است. بعد از دو سال وزارت خارجیه مجدداً دروازه مذاکرات و تجدید معاهده با ترکیه را بکشاید. در باب مسئله خلافت همان است که ما و شما آنرا فیصله کرده نمیتوانیم بلکه آن کار، کار علمای جهان است. هر شخص را که آنها بخواهند بعد از تعیین وظایف و تکالیفش معین خواهند کرد.»

مولوی فضل ربی: «اعلیحضرتا! "خلافت" ابدأ حق سلطنتی نیست بلکه از روی شرع شریف هر اولوالامری که پایند امورات شرعیه باشد، حق "خلافت" را دارد. علت الغای خلافت ترکیه علاوه بر اسبابیکه مذکور گشت، یک سبب دیگری نیز دارد و آن اینست که جمهوریت خلاف اساس اسلامیت است. در حینیکه اولوالامر دارای صفات اولوالامری نباشد، چطور میتواند شد، او خلیفه بشود و عالم اسلام خلافت او را قبول خواهند کرده توانست. امروز اگر به چهار دانگ عالم بنظر غائر دیده شود، قیای زیبای خلافت بغیر از وجود مبارک شما که کاملاً پابندی شریعت را بر خود متحتم [حتمی] داشته اید بر دیگری زیبا نیست. در مسئله مناسبات ما و ترکیه همان مناسبات سابق درست است. البته علمای افغانستان همچنان که وفد "خلافت" را به افغانستان دعوت میدهند، بهمین طور ترکیه را نیز ازین خطا و لغزشی که در الغای "خلافت" و اساس نهادن سلطنتش را بر حصول جمهوریت کرده تنبه فرمایند.»

شیرجان صاحب زاده: «اولاً "خلافت" عظمای اسلامی موروثی هیچ دولت گفته نمیشود چرا که مقصود یگانه از خلافت و سلطنت اسلامی همانا پابندی اوامر و نواهی خداوندی جلت عظمت و اتباع سنن حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بوده و بس. هر صاحب دولتی را که حق سبحانه و تعالی برین نعمت عظمای و موهبت کبری موفق گرداند، نج، زهی سعادت و زهی افتخار (با یقین استحقاق خلافت اسلامی را نائل و سزاوار میشود)، نه آنکه دولت ترکیه جمهوریه بهمه حال خلیفة المسلمین شناخته میشود. باز ازین نعمت عظمای و موهبت کبری صرف نظر کرده اند و اساس دولت خود را به جمهور گذاشته اند که خلاف قواعد سلطنت اسلامی گفته میشود، یعنی اولوالامر هم گفته نمیشود، چه جای خلیفة المسلمین. البته استحقاق خلافت اسلامی به ذات همایونی منوط و مربوط است که اساس قواعد سلطنت سنییه خود را موافق بشرعیت غراء محمدی گذاشته اند و پابندی اوامر و نواهی شرع مبین اسلامی را بر ذمه خود حتمی شمرده اند. جون اتفاق همه ملل اسلامی بقبول امر و نهی خلافت بر ذمه و رقبه خود شان لازمی دیده میشود اگر بفضل و عنایات خداوندی میسر آید، زهی سعادت و افتخار و الا صورت موجوده دولت جمهوریه ترکیه استحقاق خلافت را بر خود باقی نگذاشته است.»

وزیر صاحب مالیه: «ما نمیتوانیم که خود بخود علمای عالم را به افغانستان مدعو نمائیم تا زمانیکه علما ضرورت و فوائد خلافت را خاطر نشان ما نکنند و یا خود علمای عالم خواهش آمدن شانرا به مملکت ما جهت فیصله مسئله خلافت ننمایند.»

اعلیحضرت: «بدون ازینکه ما علمای جهانرا دعوت دهیم و از عموم شان لزوم و عدم لزوم خلافت را استفسار نمائیم چه طور بر طبق افکار یکعده از علمای افغانستان فیصله این امر بزرگ را نموده خواهیم توانست. چیزیرا که حضرات علمای ما نسبت به دعوت نمودن علماء جهان به افغانستان بخاطر دارند، کاملاً درست است. باید علمای ما وفد خلافت را چنانچه اظهار کردند، دعوت دهند و از تکالیف میزبانی و قدردانی آنها مطمئن باشند که حکومت شان هر گونه تسهیلات و تکالیفات آنها را محض خاطر داری علمای افغانستان و عزت و توقیر خلافت عظمی متعهد میشود.»

مستوفی: «اےحضرتا! بھر نوعی کہ باشد ضرورت ادامه مناسبات و اقامہ دوستی ما با دولت اسلامیہ شرفیہ ترکیہ لازمست. خلافتی را کہ خودشان از گردن خود ساقط نموده اند، موجب تنقیص و تزئید معاہدہ ما پنداشتہ نمیشود. ما را نباید بر اجراءات داخلیہ ترکیہ اعتراض نمائیم، چہ تا زمانیکہ آنها وجود خلافت را بخود مناسب می پنداشتند در توکید و تشدیدش مضائقہ نمودند. اکنون کہ در وجود آن برای دولت و سیاست خویش مضرت را ملاحظہ نمودند، لغوش داشتند. چیزی را کہ خود آنها کشیدند، حاجت بہ اخراج نماند. ما راست کہ از آن مادہ خلافت صرف نظر نموده مواد بقیہ آنرا الا آن کماکان قابل التعمیل پنداریم. کسانیکہ وجود خلیفہ را برای عالم اسلام مفیدی نمی پندارند، باید آنها بسوی داد و فغان اسلامیان عموماً نالہ و غوای چندین کرور نفوس اسلامی ہندوستان مخصوصاً عطف توجہ نمایند کہ آنها بعد از الغای خلافت بہ چہ مصائب خود را مبتلا و از کدام تشبہات درین موضوع خود داری نمودہ اند. آنانیکہ منکر معاونت و استمداد عالم اسلام با مقام خلافت عظمی میباشند، درین مسئلہ چہ میگویند کہ بہ ملیونہا پول اعانہ در ہر موقع مصیبت از طرف عالم اسلام عموماً و از طرف مسلمانان ہندوستان خصوصاً بہ ترکیہ علاوہ بر طرفداری ترکیہ وبر آوردن صدا ہای احتجاج خویش را بر علیہ دشمنان خلافت عالیہ محض اظہار عقیدت و ہمنوائی با ترکان ارسال شدہ است.»

اعلیحضرت: «من ہم طرفدار مستوفی صاحبم. بلی! اگر واقعی مسلمانان عالم چنان کہ گفتہ میشود، محض باسم خلیفہ را مقرر میداشتند و از معاونت و طرفداری او غفلت میکردند پس این ملت مظلوم اسیر ہندوستان چرا باین اندازہ پولہا بہ ترکیہ میفرستادند و در ہمہ گونه معاونت و طرفداری او میکوشند؟ و چرا ہمین اعانہ و مراعات را با دولت ہمسایہ اسلامیہ خود مملکت افغانستان نمی نمودند؟ و چرا وفدی را کہ جمعیت ہلال احمر ترکیہ جهت جمع آوری اعانہ اطفال یتیم و بیوہ زنان و بازماندگان شہداء محاربہ سمرنا فرستادہ بود، بمحض استماع الغای خلافت نا کامیاب فرستادند و ملت افغان از کدام رہگذر اعانہ میداد و جشن سرور و محافل دعائیہ فتح ترکیہ و مجالس تعزیه داری سلاطین معظمہ مرحومہ ترکیہ را قائم میکرد؟ خلص اینکہ معاونت و ہمراہی عالم اسلام بمقام خلافت تا جائیکہ امکان پذیر است، در ہمہ وقت ظاہر و باہر و قابل تقدیر است و وجود خلافت در ہمہ حالت از عدمش اولی است و در شرافت، نجابت و فداکاری ملت ترکیہ جای شبہہ نیست. افغانستان ضرور این معاہدہ اش را کہ با ترک دارد تا زمانیکہ خود ترکیہ خواہش تبدیل و تغیر او را نکند، بر حال خودش بگذارد و در مسئلہ خلافت نیز تا بتواند فداکاری و جذبات اسلامی خود را اظہار دارد و ہمین وفد خلافت را حتماً در افغانستان دعوت دهند کہ آنها در تعیین حقوق واردات و مخارجات و وظایف خلیفہ بحث و مذاکرہ نمودہ با اتفاق عموم اسلام، شخصی را کہ علماء قابل "خلافت" بدانند، مشخص دارند و الا اگر ما طبق مقولہ بعضی علمای خود تن تنها بدون صلاح و صوابدید علماء احدی را خلیفہ مقرر داریم مانند شریف مکہ خلیفہ معینہ ما ہم بیک سر و دوگوش در میدان خواہد ماند.»

یک وکیل: «خودم طرفدار افکار قیمتدار ہمایونی میباشم و میگویم کہ این معاہدہ ما فعلاً بر حال و بعد از دو سال اگر لازم دیدہ شد، تغیر پذیرد. مسئلہ خلافت را با افکار عمومی علمای ممالک اسلامی واگذار شویم و آنها را ضرور بہ افغانستان دعوت نمائیم.»

وزیر صاحب مالیہ: «بلی! اگر علمای اسلامی خواہش آمدن شانرا بہ افغانستان بنمایند، ما آنرا بسر چشم قبولداریم و الا خودم طرفدار مدعو نمودن شان بہ افغانستان نمیباشم.»

اعلیحضرت: «نی! ما فقط بغرض اظهار خلوصیت و عقیدت خودمان بمقام خلافت، عزت و توقیر [وقار بخشیدن] علمای اسلامی وفد خلافت را در مملکت مستقله اسلامیة افغانی خویش دعوت میدهم. اگر اوشان دعوت مارا نشنیدند و موضع مذاکرات را بدیگر نقاط اسلامی معین داشتند البته که هیئت علمای ما بسروچشم بغرض شمولیت آن مجلس مبارک اعزام خواهند یافت.»

وکیل صاحب خارجیہ: «غرض ما صرف همین کلمه بود که معاهده حاضرہ ما با ترکیہ بر حال باشد و یا تجدید شود، اینک هر شخصی که طرفدار تجدید معاهده باشد بر پا بایستد و هر کدامی که خواهشمند بر حال بودنش نباشد نشسته بماند تا با اشخاصیکه مخالف همدیگران باشند در همین موضوع بحث کرده شود.»

جمهور وکلاء: نشستہ ماندند و احدی قیام نورزید بعد از وقفہ دو دقیقه ذات جہانبانی فرمود:

اعلیحضرت: معلوم شد کہ عموماً شما طرفدار بر حال ماندن معاهده موجودہ افغانیہ و ترکیہ اید و در خواستن وفد خلافت بہ افغانستان کاملاً متفقید و اشخاصیکہ مخالف بودند، در بحث قانع شدند و بہ رئیس شورای دولت امر بقلمبند نمودن نظریہ لویہ جرگہ نمودہ بعد از تحریر بحضور عموم خواندہ شد و بکمال شادمانی و بشاشت اولاً بہ امضای ہمایونی و متعاقباً بہ دستخط و مواہیر عمومی مزین گشت.»

این بود شرحی کہ دربارہ خلافت و انتقال آن بہ افغانستان ضمن بحث روی تمدید معاهده بین ترکیہ و افغانستان در دو روز اول لویہ جرگہ مطرح شد و از ورای توضیحات شاہ امان اللہ غازی مشکلات خلافت و قبول آن آشکار گردید. در روز آخر لویہ جرگہ بازہم مطالبی در این مورد مطرح شد و حتی در اعلامیہ اخیر کلاء لویہ جرگہ با نام اعلیحضرت لقب "امیر المؤمنین" را نیز علاوہ کردند. وکلای لویہ جرگہ بہ اتفاق نظر چہار پیشنهاد را حضور پادشاہ خویش بہ امید قبولی پیش کردند:

اول - دعائیہ مبنی بر اینکه: «الہی بعزت بزرگی خود و حرمت روح پرفقوح حضرت خاتم النبیین صلعم، سلطنت اسلامیہ غیورہ افغانستان را بزیر لوای شریعت غرای محمدیہ و امر اولی الامر معظم مان المجاہد فی سبیل اللہ الغازی امان اللہ خان از جمیع دست یُرد حوادث اجانب و اغتشاشات و اضطرابات داخلی مصئون و مامون داشته ہمہ وقت مشفق و متحدمان بدارد. آمین یا رب العلمین.»

دوم - تعلیق یک نشان "لویہ جرگہ" «بیادگار انعقاد این مجلس اسلامیہ عالیہ برای حسن خدمت در راہ شریعت و مملکت کہ اولی الامر غازی مان... کہ یادگار خدمات مجاہدانہ شاہانہ شان در راہ دین و دولت و مظهر اطاعت و صداقت و وفاداری و عہد ما نسبت ذات شاہانہ بودہ سبب شرف و افتخار ما باشد. علاوتاً لویہ جرگہ یک میل تفنگ و یک قبضہ شمشیر را نیز بحضور مبارک تقدیم مینماید تا ذات شاہانہ برای حفظ دین و منافع مملکت مقدسہ اسلامیہ بمقابل غاصبین حقوق بشریت و انسانیت بہ استعمال آن شرف اسلامیہ و شجاعت افغانیت را ابراز نمایند.»

سوم - «الحمد للہ سلطنت افغانستان دارای استقلال داخلی و خارجی بودہ یک دولت معظم و مستقل آزاد است، لہذا ما ملت افغانستان امید داریم کہ لفظ امیر بلفظ امیر المؤمنین (تول واک) کہ پادشاہ گفته شود، تبدیل یافته عموم ملت افغانستان بعوض الغازی امیر امان اللہ، الغازی امیر المؤمنین تول واک امان اللہ بگویند...»

چهارم - «چونکه اعلیحضرت پدر شهید سعید و اعلیحضرت جد امجد مرحوم شما از طرف ملت به القاب سراج الملت و الدین و ضیاء الملت والدین ملقب بودند، "لویه جرگه" تمنا میکند که اعلیحضرت غازی مان ملقب "سیف الملت والدین" شوند و این لقب را از طرف لویه جرگه قبول فرمایند.»

اعلیحضرت شه‌ریار! دین مقدس اسلام منصب امام را بالای ملت اسلام واجب و لازم گردانیده است و اصولاً مقرر فرموده است که تمام اوامر و نواهی موافق شریعت غرای محمدی صلعم تحت امر اولی الامر شخص پادشاه بر هر فرد مسلمان واجب و نافذ باشد. (کما قال الله تبارک و تعالی اطعیو الله و اطعیو الرسول و اولی الامر منکم ط و قال النبی صلی الله علیه و سلم من مات لیس فی عنقه بیعتہ الامام مات میتته الجاهلیه) لهذا ما داعیان لویه جرگه و کُل ملت افغانستان عهد میکنیم که هرگاه شخصی یا اشخاص بخواهند که اساس اولو الامر اسلامی را به تقالید سلطنت های اروپائی مثل مشروطه و یا جمهوری و غیره انقلاب داده، تبدیل نمایند، ابدأً راضی نبوده ما ملت افغانستان بسر و جان خود ها حاضر خواهیم بود که از آن تعرض غیرمشروع دفاع نموده سلطنت مقدسه اسلامی خود ها را محافظت نماییم. و من الله التوفیق و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین. پاینده باد اسلام، زنده باد اولی الامر اسلام، سرفراز دین و دنیا باد هوا خواهان اسلام. «

اعلیحضرت با تحیر که چه در جواب بگویند در آغاز سخن این شعر را خواندند:

زدشت بیخودی می آیم، از وضع ادب دورم

جنونی گر کنم، ای صاحبان عقل معذورم

و بعد فرمودند: «والله با الله مطلبم بجز از ترقیات شما دیگر چیزی نیست! و باز خدا شاهد است بجز اینکه حیات خود را، زندگانی خود را، سلطنت خود را فدای شما ملت اسلام بگردانم، دیگر آرزویی ندارم و این خدماتی را که درین شش سال نموده ام و مینمایم نه تنها برای افغانستان بلکه نقطه نظر خدمت عالم اسلام و خوشنودی خدا و رسول است که هیچیک لحظه از خدمت تان باز نمانده ام و باز نخواهم ماند. و عهد میکنم تا یک قطره خونی که داشته باشم، بجز از بهبودی و رفاه شما آنرا بدیگر جای صرف نمیکنم. این عهد های متواتر و موثقی را که مکرراً با من میکنید و این قدر که بنظر لطف و محبت مرا مینگرید و این چهار چیز را که براریم پیش میکنید، در جواب هر کدام آن یکایک عرض میکنم:

دعای را که برای آبادی ملت و مملکت خود بعمر من عاجز کرده اید، حق تعالی قبول بگرداند و خداوند اینطور عمر مرا ندهد که بی آسائش شما یک نفس بکشم.

خدایا مرا توفیق اینطور خدمتها را بدهی که در عمر خود ترقیاتی را حاصل کنم تا عالم اسلام و قوم من در آسائش باشد. اگر من زنده باشم یا نباشم، شما ملت عزیزم که مرا بدین نظر لطف و مرحمت می بینید و باینطور یک نشان دیشان که در تمام دنیا هیچیک ملت برای پادشاه خود نداده است، ممتاز و سرفراز میسازید، تشکر میکنم. اما نشان را چکنم! بس است نشان بهبودیها و ترقیات شما که بر دل من است، نه تنها در حیات من بلکه در زیر خاک هم بر سینه من این نشان شما خواهد بود.

پیشتر عرض کردم "جنونی گر کنم ای صاحبان عقل معذورم"، اگر چه از ادب دور است، اما معذورم دارید. بعضی از شما خواهید گفت که نشان ما را از بی پروائی و بی اعتنائی قبول نمیکند، نی! تاجی را که شما ملت بخاندان ما از یک خوشه گندم داده اید و تا به امروز اولاده همان خاندان سلطنت کرده اند، بر آن فخر میکنند. فقط بشرف عسکری خود سوگند میخورم، خدماتی را که برای شما آرزو دارم،

هزار یک آنرا تا هنوز نکرده ام. هر وقت که خدمتی بشما ملت و این مملکت خود کردم باز خود میگویم که مستحق فلان نشان هستم. حال محبت شما برای من نشان است والله اگر این نشان از یک آفتاب مجلل میبود، آنقدر خوش نمیشدم که ازین جوش و خروش شما امروز خوش شدم.

دیوانه کنی هر دو جهانانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهانرا چکند

من دیوانه ترقیات شما هستم. من مجنون تعالیات تان میباشم. والله بذات اقدس الهی قسم است که دیگر آرزوی ندارم، مهربانی کرده مرا از گرفتن نشان معاف کنید و بچشمهای گریه پر و اشک ریزم نظر کرده، اضافه برین تکلیف گرفتن او را بمن نکنید. اگر چه از ادب دور است، لکن من بشرف عسکری خویش که خود را یکفرد عسکر میدانم، قسم خوردم که درین اظهارم ناز و تکلف نمی نمایم.

(آمدیم به لقبی که لویه جرگه بمن ارزانی میفرماید)،

آیا بنام من عاجز اسم حضرت الهی شامل باشد، خوب است و بدان خورسند و ممنون باشم و یا به "سیف"؟ در وقتیکه من طفل بودم و هیچ فکرم به امن و امان نبود، نامم از زبان جد امجدم "امان الله" نهاده شده است، دیگر لقبی را که خداوند از لطف و مرحمت خود به من مهربانی فرموده "غازی" است. در اول سلطنت، من نیز بقبول نمودن "شمس الملت و الدین" و "سیف الملت و الدین" تکلیف شدم، اما گفتم که قبول کرده نمیتوانم. خدمت شما صادقانه عرض میکنم که "امان الله" خدمتگذار شما و خادم اسلام است! و خیلی دوست دارم که تا آخر عمر خود بنام "بنده عاجز الله" یاد شوم و در خاک "الله، الله" گفته بروم. تنها این لقب غازی را که خدا بمن اعطا و ارزانی فرموده است، کفایت میکند. اگر شما میگوئید که اعلیحضرت امیر مرحوم و اعلیحضرت شهید چرا القاب را قبول کرده بودند، عرض میکنم. البته آنها او را لازم دیده باشند، خودم هیچیک خدمتی نکرده ام که تقدیر کرده شود و یا سزاوار این نام باشم. باز اگر خدمتی کرده باشم بمقابل آن امروز این صدا های ملت که از هر گوشه و کنار بگوشم میرسد، کفایت میکند. تشکر میکنم این بار گران را بگردنم نیندازید.

جوهر مرد به تقلید نگردد حاصل

مخترع شو که دیگرها بتو تقلید کنند

من نمیخواهم که در هر کار تقلید کنم، فقط در اسلامیت تقلید میکنم و بس! همین قدر که گفتید کافی است.

آنچه در باب امیرالمؤمنین غازی امان الله تولاواک فرمودید، خوب میدانم که در افغانی تولاواک کُل اختیار را میگویند. هر وقتیکه زبان افغانی [پشتو] بهمه نقاط مملکت افغانستان و در بین مامورین ما رواج یافت، البته خودم نیز بقبول کردن آن حاضریم.

امیرالمؤمنین: آیا خلفای راشد (رض) امیر گفته نمیشوند؟ میشوند!

آیا آنحضرات بزیر حمایه احدی بودند؟ نی! خاندان ما بهمین امیر یاد شده اند. حالا شما مختارید که این خادم اسلام را "امیر" میگوئید یا "امیر المجاهدین" یا "امیر غازی" یا "خادم اسلام" هر چه بگوئید خوب است. هیچ پروائی ندارم. اینهمه از محبت شما است، لکن خودم خود را نسبت بشما خوب میشناسم. بخیال من اگر مرا "امیر امان الله" بگوئید خوب است تا زمانیکه یک خدمت شایان تقدیر و قابل تحسین برای شما ملت و عالم اسلام ابراز کنم.

د پانو شمیره: له 12 تر 13

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

نه از دنیا غمی دارم که عقبی است در پیشم
جنون خدمت خویشم، ازین پس کوچه ها دورم

فقط وقار و عزتم در آبادی و بهبودی شما است و بس!

در خصوص شمشیر: قانوناً و شرعاً و عقلاً شما را ملامت میکنم و قبول کرده نمیتوانم، چرا این شمشیر شما از طلاست و بعضی دانه های الماس هم دارد. فقط برای پاس خاطر و خوشنودی تان همین تفنگ را قبول میکنم و با شما عهد میکنم که در اثنای محاربه اگر سرم برود، در پهلوی این تفنگ خواهد بود. تا اولاً سر خود را در راه خدمات شما ملت ندهم، این تفنگ را بدشمنان نخواهم داد.

باقی چیزهای شما را منظور میگردم، لکن بنابر دلائلی که عرض کردم، قبول کرده نمیتوانم. باقی خاتمه کلام خود را بدعای ترقی و تعالی عالم اسلام مخصوصاً افغانستان نموده میگویم (الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر الله اکبر و لله الحمد)

لویه جرگه: بعد از فراغ تکبیر مکرراً عرض قبولیت شانرا به بسیار عجز و انکسار اظهار داشته تماماً بیک زبان بحضور اعلیحضرت معظم غازی شان عرض نمودند که بمقابل این خدمات و جانفشانیهای شما اگر ما قطرات خون خود را برکاب تان نثار کنیم هنوز کم، و اگر هستی و ثروت و دنیا و مافیهای آنرا نذر پیشگایت بنمائیم باز هم اندک است. ایکاش امکان میداشت ما این نشانرا از یک تکه الماس به بسیار زیبایی و خوبی تیار کرده تقدیم میکردیم.

اعلیحضرت: «قبلاً بحضور تان عرض کردم و دلائل عدم قبولیت نشان را برای تان تشریح دادم که گرفته و قبول کرده نمیتوانم و خودم را درین اظهار خود صادق دانسته ناز و بازار و تکلیف درین مسئله نمیکنم و عادت دارم، معافم کنند».

(روح شاد و یادت گرامی باد، ای قهرمان آزادی و پیشآهنگ تحول و ترقی در کشور!)

(از طوالت این نوشته معذرت میخواهم؛ تسلسل موضوع مرا ناگزیر ساخت تا مطالب را در یک قسمت بگنجانم - کاظم)

د پانو شمیره: له 13 تر 13

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ